

تدوین نظام تعلیم و تربیت عرفانی در اندیشه معصوم علی شاه بر مبنای آموزه های اهل بیت (ع)

آزاده شادپور،^۱ ناصر محسنی نیا،^۲ بهجت السادات حجازی^۳

چکیده

در سنت عرفانی شیعی، تعلیم و تربیت نه صرفاً فرایندی معرفتی، بلکه امری وجودی، شهودی و مبتنی بر سلوک باطنی است که سالک را به مقام قرب الهی رهنمون می کند. پژوهش پیش رو با هدف بررسی نظام تربیتی - اخلاقی معصوم علی شاه از روش کتابخانه ای و تحلیلی توصیفی استفاده کرده است. اطلاعات از کتاب *طرائق الحقائق*، منابع حدیثی و عرفانی مرتبط استخراج شده است. معصوم علی شاه، از چهره های شاخص عرفان امامیه در دوره قاجار، با اتکا به مبانی معرفتی اهل بیت (ع)، نظامی تربیتی - اخلاقی بنیان می نهد که عناصر اصلی آن علم، تواضع، حلم، سکوت و تهذیب نفس است. از منظر وی، عالم حقیقی نه صرفاً دارنده علوم رسمی و ظاهری، بلکه فردی است که با مجاهدت نفسانی، خشیت الهی و فروتنی، قابلیت دریافت علم لدنی را در خود پرورش داده و واسطه فیض الهی شده است. معصوم علی شاه در تقسیم بندی انسان ها با استناد به احادیث ائمه (ع)، سه گروه را برمی شمارد: عالمان (که امامان معصوم (ع) نمونه اعلا ی آنانند)، متعلمان (شیعیان اهل بیت) و سایر مردم که با عنوان «همج رعاع» توصیف شده اند. آموزه های تربیتی او در دو ساحت

۱. دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

Azadeh.Shadpoor@ens.uk.ac.ir

۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران (نویسنده مسئول)

mohseninia1340@uk.ac.ir

۳. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

hejazi@uk.ac.ir

عقیده و اخلاق قابل تحلیل اند: در بُعد اعتقادی، ایمان به وصایت اهل بیت (ع) به صورت متسلسل و با وجود نص الهی، و در بُعد اخلاقی، التزام به فضایی چون صبر، حلم، تواضع، وارستگی و سکوت، تقوا و ورع از جمله ارکان سلوک به شمار می روند. از دیدگاه او، تنها با تحقق این ویژگی هاست که سالک می تواند به تناسب ظرفیت خویش، حامل علم اهل بیت (ع) و وارث سیرت معنوی ایشان شود.

کلیدواژه ها: تعلیم و تربیت عرفانی، علم لدنی (نوری)، معصوم علی شاه، سلوک اخلاقی شیعه، تربیت اهل بیت (ع)، طرائق الحقائق.

۱. مقدمه

مرحوم حاج میرزا معصوم علی نایب‌الصدر فرزند حاج زین‌العابدین رحمت علی شاه از دانشمندان و عرفا و شعرای معاصر است. حسب و نسب صوری و معنوی را دارا بود و به فضایل و کمالات آراسته. بیشتر ممالک اسلامی و کشور هندوستان و ترکستان را گردش کرد. در روز شنبه چهاردهم ربیع‌الاول ۱۲۷۰ق در شیراز متولد شد و هشت ساله بود که پدرش رحلت کرد و تحت سرپرستی برادرش میرزا محمدحسین قرار گرفت. پس از فوت پدر قرب یازده سال در شیراز متوقف بود و به تحصیل علم و کمال اشتغال داشت و در سال (۱۲۸۸ق) عازم عراق عرب شد و چهار سال در کربلا به تکمیل تحصیلاتش پرداخت. آنگاه به علت تنگدستی ناچار در سال ۱۲۹۳ق به شیراز برگشت و در خدمت عم پدرش حاج آقا محمد منور علی شاه به مشهد رفت. در مراجعت چندی در تهران به تحصیل مشغول شد و چون برادرش در سال ۱۲۹۳ق وفات یافت، لقب نایب‌الصدر به او داده شد و به شیراز آمد و قریب دو سال در آنجا بود و از شیراز به هندوستان شتافت و دو سال در هندوستان مشغول سیاحت بود و از آنجا بار دیگر به عتبات عالیات رفت و به شیراز مراجعت کرد (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰، ج ۴: ۴۸۹-۴۹۰). تألیفات وی *تحفة الحرمین و سعادة الدارین* (که به زبان فارسی حاوی گزارش‌های مسافرت او به عتبات و زیارت بیت‌الله است)، *جنگل مولا* و *طرائق الحقائق* که شرح حال اکثر مشایخ عرفا را حاوی و سه مجلد بوده و در تهران چاپ سنگی شده است (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۳۴۴). از میان آثار معصوم علی شاه *طرائق*

الحقائق مهم‌ترین اثر وی، در معرفی سلسله‌های صوفیه و رجال و مشایخ آن‌هاست که می‌توان نوعی دایرة المعارف صوفیه در زبان فارسی به شمار آورد. زرین‌کوب در این باره می‌گوید: «یکی از مهم‌ترین کتاب‌های عرفانی، طرائق الحقائق حاج نایب‌الصدر است که آن را می‌توان نوعی دایرة المعارف صوفیه در زبان فارسی به شمار آورد؛ مخصوصاً به سبب کوششی که مؤلف در جمع اطلاعات مختلف راجع به احوال مشایخ و سلاسل دارد» (زرین‌کوب، ۱۳۵۶: ۱۳۴). از نظر رکن‌زاده طرائق الحقائق کتابی است مبسوط و مفید و میزان معلومات و تبحر مؤلف را در علوم ظاهری و باطنی عرفان می‌رساند (ر.ک: رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰). محمدجعفر محجوب در خصوص کتاب طرائق بر این عقیده است که کمتر کتابی از آثار دوره قاجار هست که در آن این اندازه اطلاعات جامع و موثق در باب موضوعات مختلف بتوان به دست آورد، بآنکه در این دوران کتاب‌های بسیار مفیدی مانند نامه دانشوران و تذکره بزرگ مجمع الفصحا و المآثر و الآثار و... تألیف شده است. ویژگی عمده معصوم‌علی‌شاه کوششی است «که در جمع میان تشیع و تصوف و تلفیق تعالیم صوفیه با مبادی شیعه کرده است» (زرین‌کوب، ۱۳۵۶: ۱۲۸). او صریحاً ائمه شیعه را «صوفی حقیقی» می‌خواند و می‌گوید: «تمام سلاسل متصل است به سرور اولیا و ائمه هدی و صوفی حقیقی ایشان‌اند» (معصوم‌علی‌شاه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹۵). «و صوفیه حقه قولاً و فعلاً و حالاً پیروان نبی و ائمه‌اند» (همان: ۴۶۴) و شیعیان متعلمان ایشان خوانده است که بایسته است به صفاتی پرورش یابند تا زینت اهل بیت (ع) باشند. او بر این باور است که در وجود شیعیان نیروها و استعدادهایی بالقوه تعبیه است که در سایه تعلیم و تربیت صحیح به مرحله فعلیت می‌رسد و رشد می‌کند. اما این رشد منوط به رعایت شرایط و زینده شدن به صفات و ویژگی‌هایی است که در ذیل بدان پرداخته می‌شود. پژوهش پیش رو به روش کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی تحلیلی موارد تعلیمی - اخلاقی را از مطاوی کتاب استخراج کرده است. و با غور و بررسی در کتاب طرائق الحقائق که حدود ۲۰۰۰ صفحه و در سه جلد که هر جلد ۶۰۰-۷۰۰ صفحه دارد، به سؤالات پژوهش پاسخ داده می‌شود:

۱. معصوم‌علی‌شاه اندیشه‌های تعلیمی خود را چگونه دسته‌بندی کرده است؟
۲. منابع و آبشخورهای اندیشه‌های تعلیمی و اخلاقی معصوم‌علی‌شاه کدام‌اند؟

۲. پیشینه پژوهش

عمر ادبیات تعلیمی بسیار کهن و مختص یک تمدن یا فرهنگ نیست. از جمله اینکه یونانیان باستان با نوع دیگری از ادبیات به غیر از هنر حماسی هومر آشنا بودند، که به آن داستان تعلیمی می‌گویند و در حماسه اعمال و ایام هزیود نمایان است. در شعر «هزیود توجه به ارزش‌های اخلاقی مثل، راستی، پرهیز از دروغ، پایبندی به عهد و وفا، اطاعت از قانون، دوری از ظلم و گناه نمایان است» (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۳۹). بنابراین اندیشه انتشار مضامین تعلیمی در شعر و نثر قدمت بسیار دارد و در ادبیات فارسی نیز در آثار تعلیمی شاخص ما، از جمله شاهنامه، بوستان و گلستان و... بازتاب گسترده دارد. در مقالات پژوهشی بسیاری نیز درباره مضامین تعلیمی و ادبیات تعلیمی شاعران و نویسندگان بحث و پژوهش شده است، از جمله: احمد رضا یلمه‌ها (۱۳۹۵) مقاله «بررسی خاستگاه ادبیات تعلیمی منظوم و سیر تطور و تحول آن در ایران» را نگارش کرده که به شاخصه‌های محتوایی آثار تعلیمی پرداخته است. در این پژوهش به خاستگاه ادب تعلیمی پرداخته شده است که خاستگاهی دوگانه دارد؛ مهم‌تر از همه من فردی شاعر است و دیگر گفت‌وگوهای غالب جامعه که بر شعر شاعر تأثیر می‌گذارد.

پژوهش‌های بسیاری درباره ادبیات تعلیمی و مصادیق آن در ادب فارسی و... نوشته شده است، اما درباره معصوم علی شاه هیچ پژوهش مستقل علمی در این موضوع وجود ندارد و پژوهش حاضر به لحاظ قلمرو و نوع مباحث تعلیمی عارفانه که ممزوجی از عرفان و مذهب تشیع است، اولین در نوع خود است.

۳. سیر ادبیات متعهد

پیدایش علوم و معارف اسلامی را نمی‌توان از زمینه تعهد دینی و مسئولیت اجتماعی عالمان جدا دانست. اندیشمندان مسلمان، علم را نه صرفاً برای ارضای کنجکاوی یا بهره‌مندی شخصی، بلکه برای پاسداری از دین، فهم عمیق‌تر متون مقدس و هدایت جامعه دنبال می‌کردند. از همین روست که هر شاخه علمی، خواه فلسفه و کلام و خواه بلاغت و نحو، در نهایت به خدمت صیانت از قرآن و فرهنگ اسلامی درآمد. بدین ترتیب، می‌توان گفت که بنیان معرفتی علوم اسلامی بر دو پایه استوار است: نخست، آگاهی دینی و معرفتی عالمان و

دوم، احساس تکلیف و تعهدی که آن‌ها را به تدوین و گسترش دانش واداشته است: «بسیاری از رشته‌های علمی و ادبی، بلکه همه آن‌ها، در رابطه با تکلیف و تعهد پدید آمده است، و این امر حاکی است از آگاهی دینی و زمانی عالمان پیشین. فلسفه تطبیقی، علم کلام، علم بلاغت و نقد سخن، علم نحو، ادبیات و صرف، همه و همه، در رابطه با حفظ و صیانت فرهنگ اسلامی و انتقال آن پیدا شده» (حکیمی، ۱۴۰۱: ۱۳) و تدوین یافته است. «بخش عمده‌ای از علم بلاغت، در خدمت بحث درباره قرآن و اعجاز قرآن شکل یافته است. عالمان آگاه آن روزگاران، همواره، در رابطه با آگاهی و تعهد به تدوین و تألیف و تحصیل و تدریس دست می‌برده‌اند. علم برای علم، و روشنفکری برای روشنفکری، و شعر برای دل، و اطلاع برای لذت عقل یا تفاخر و تفاضل مطرح نبوده است. پس ادبیات اسلامی ادبیاتی است کاملاً متعهد و جهت‌دار» (همان: ۱۴). ادبیات تعلیمی که یکی از مهم‌ترین و باسابقه‌ترین انواع ادبی است، به‌نوعی از اثر ادبی اطلاق می‌شود که «دانشی را برای خواننده تشریح می‌کند، یا مسائل اخلاقی، مذهبی و فلسفی را به شکل ادبی عرضه می‌کند» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۴۷). ادبیات تعلیمی به‌نوعی نشان‌دهنده آگاهی‌های لاحق و سابق نویسنده و شاعر است؛ یعنی نویسنده علاوه بر اینکه به حقایق دست و بینش یافته است، درصدد است تا آن را به دیگران منتقل کند: «اگر تعهد و تکلیف مطرح شد، و نشر و انتقال فرهنگ منظور بود، این کار به‌صورت دیمی و خودرو انجام نمی‌پذیرد. تعهد امری است که در میان دو آگاهی جای دارد: «آگاهی سابق و آگاهی لاحق. آگاهی سابق، علم و اطلاعی است که انسان را متعهد می‌کند. آگاهی لاحق، علم و اطلاعی است که انسان باید برای ادای تعهد خویش از آن برخوردار باشد. مثلاً ما نخست علم پیدا می‌کنیم که انسانی در فلان جا بیمار است. این علم سابق، ما را متعهد می‌سازد که درصدد درمان کردن او برآییم» (حکیمی، ۱۴۰۱: ۱۴). همچنین «از شاخصه‌های برجسته ادبیات تعلیمی آموزش نکات اخلاقی و تربیتی به‌شیوه پند و اندرز است که در دایره اهداف رشد و تعالی انسان، خود یکی از حوزه‌های اخلاقی و تربیتی مهم و وسیع به شمار می‌آید» (یلمه‌ها، ۱۳۹۵: ۶۱) که هر دوی این شاخصه‌ها را در *طرائق الحقائق* شاهدیم. این کتاب پر از توصیه‌های اخلاقی و تربیتی است و هدف نویسنده که در آغاز آن را برشمرده است؛ علاوه بر اینکه صالحات و باقیاتی بر خود فرض کرده، نرم کردن دل‌ها و

راهنمایی مردمان را غرض داشته است: «بحمدالله و المنة به کام و آرزوی دل، چو در گلزار اقبالش تو داری خلوتی حاصل خوش تر آنکه به حکم و آما بینعمة ربک فحدث؛ [و اما نعمت پروردگارت را سپاسگزار باش و از آن سخن بگو] در معرفت احوال اقطاب رجال طریقت و منزلت مشایخ ارباب حقیقت قدس اسرار هم به انتظام و اتصال سلاسل تذکره‌ای تألیف نماید که بهترین خدمتی است به عالم انسانیت و نیکو هدیتی است به پاداش عطیت این دولت» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۱۳).

۴. بازتاب مضامین تعلیمی در طرائق الحقائق

معصوم علی شاه کتاب *طرائق الحقائق* را وجهه تعلیمی نهاده و خط و مشی زندگی را برای سالکان راه بیان می‌کند. او دارنده دانستنی‌هایی است که لاحق و سابق است. او در سابق و در محضر پدر و همچنین با خواندن کتب حدیثی و عرفانی آگاهی‌هایی به دست آورده است و این دانش را از طریق *طرائق الحقائق* به دیگران ابلاغ می‌کند. مضامین اخلاقی در دو دسته بزرگ جای می‌گیرد: عقاید و اخلاق. منبع و آبشخور مباحث تعلیمی وی اعم از عقاید و اخلاق از کتب حدیثی به خصوص *اصول کافی* است که از امهات و اربعه کتب شیعیان است. از ویژگی‌های مهم این کتاب، هم‌عصر بودن مؤلف آن با سفرای امام زمان (عج) و دسترسی داشتن وی به آن‌هاست. معصوم علی شاه با توجه به کتاب *اصول کافی* و احادیث ارزشمند این کتاب سعی در تبیین مسائل مهمی دارد تا چراغی فرا روی سالکان روشن کند و سهمی در نشر معارف اهل بیت (ع) داشته باشد. «در این کتاب احادیث و اخبار فراوان و متعدد، به کرات از کتاب‌های بزرگ شیعه مانند *اصول و فروع کافی* و *من لایحضره الفقیه* و تهذیب و *استبصار* به شهادت آورده شده و از این روی در باب مسائل تصوف به صورت یک مأخذ دست‌اول درآمده است» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴-۵ مقدمه). معصوم علی شاه آموخته‌های خود را از جنس نص، اخبار و آثار مشایخ خوانده است؛ بنابراین منابع او نص، خبر و کتاب‌های بزرگان است. در میان این منابع اصطلاح نص از مهم‌ترین اصطلاح در اعتقاد شیعیان است.

آنچه نص است و آنچه اخبار است	وز مشایخ هر آنچه آثار است
اندربین نامه جملگی جمع است	مجلس انس را یکی شمع است
گرچه بسیار دیده شد تألیف	کس ندیده بر این صفت تصنیف

(معصوم علی شاه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴)

معصوم علی شاه بیان می کند برای در امان ماندن از سقوط و گمراهی باید دست به ولایت اهل بیت نبی (ع) زد و از ایشان راه سعادت را تا روز قیامت طلب کرد که آنان سرچشمه های علم اند؛ همان طور که در زیارت جامعه کبیره بدان اشاره شده است: «السَّلَامُ عَلَیْ أَئِمَّةِ الْهُدَى، وَمَصَابِيحِ الدُّجَى، وَأَعْلَامِ التَّقَى، وَذَوَى الْهُدَى وَأُولَى الْحَجَى، وَكَهْفِ الْوَرَى، وَوَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَالْمَثَلِ الْأَعْلَى، وَالِدَعْوَةِ الْحُسْنَى، وَحُجَجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَى، وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. السَّلَامُ عَلَى مُحَالٍ مَعْرِفَةِ اللَّهِ، وَمَسَاكِينِ بَرَكَاتِهِ اللَّهِ، وَمَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ، وَحِفْظَةِ سِرِّ اللَّهِ، وَحَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ، وَأَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ؛ سلام بر پیشوایان هدایت و چراغ های تاریکی و پرچم های پرهیزکاری و صاحبان خرد و دارندگان زیرکی و پناهگاه مردمان و وارثان پیامبران و نمونه برتر و دعوت نیکوتر و حجت های خدا بر اهل دنیا و آخرت و این جهان و رحمت و برکات خدا بر آنان باد؛ سلام بر جایگاه های شناخت خدا و مسکن های برکت خدا و معدن های حکمت خدا و نگهبانان راز خدا و حاملان کتاب خدا و جانشینان پیامبر خدا و فرزندان رسول خدا (درود خدا بر او و خاندانش) و رحمت و برکات خدا بر آنان باد» (قمی، ۱۳۷۶: ۵۴۴). معصوم علی شاه سخن خود را مستند به حدیث می کند که مردم سه طبقه اند: عالم و پیروان عالمان و خاشاک و آنچه از سیل برآید. «حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ عَنْ يُونُسَ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يَغْدُو النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ صُنُوفٍ عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُثَاءٍ فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ؛ از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود: مردم سه دسته هستند: عالم، متعلم، غثاء (خاشاک سیل، سیل آورد). علما، ما اهل بیت هستیم، متعلم شیعیان ما می باشند، و سایر مردم هم غثاء به شمار می روند» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۲۵). بنابراین مرتبه علم دارای ذات و مراتب تشکیک است و در بین علما هم طبقه بندی وجود دارد: وَ فِي بَعْضِ شُرُوحِ الْكَافِي وَ الظَّاهِرِ أَنَّ الْمُرَادَ بِالْعُلَمَاءِ وَ الْحُكَمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الْقَرِيبِ مِنْهُمْ كُلُّقَمَانِ وَ أَصْفِ بْنِ بَرْخِيَا فَإِنَّ كَمَالَ الْعَقْلِ وَ الْحِكْمَةِ لَهُمْ وَ الْعُلَمَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ يَشْتَمِلُ غَيْرُهُمْ وَ مَنْ لَا يَدْنُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ؛ و در برخی از شروح کافی ظاهر آن است که مراد از علما و حکما، انبیا و اوصیا و کسانی است

که به آن‌ها نزدیک هستند مانند لقمان و آصف بن برخیا که کمال عقل و حکمت از آن‌هاست. اما علما به‌طور کلی شامل افراد دیگری نیز می‌شود و کسانی که به این مرتبه نزدیک نیستند نیز اهل علم هستند» (همان: ۴۴). در این عبارت بیان می‌شود که اصطلاح علما می‌تواند به دو دسته از افراد اشاره داشته باشد: ۱. علما و حکما در مرتبه عالی: افرادی که دارای عقل و حکمت هستند و در واقع الگوهای علم و حکمت هستند، مانند لقمان و آصف بن برخیا؛ ۲. علما به معنای عام: تمامی افرادی که به علم مشغول‌اند و در زمینه‌های مختلف دانش و آگاهی دارند، حتی اگر به اندازه گروه اول عالم نباشند. بنابراین اهل بیت نبی(ع) الگوهای کامل و دارای عقل و حکمت کامل هستند و پس از آنان انبیا و اوصیا و... قرار دارند و این جایگاه طیف گونه است. تعلیم حکمت نه تنها خاص انبیا و اوصیاست، بلکه شامل اولیایی چون لقمان و آصف بن برخیا نیز می‌شود. «الْمُرَادُ بِالْعُلَمَاءِ وَالْحُكَمَاءِ: الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ وَالْقُرَبِیِّ مِنْهُمْ كُلُّهُمْ» و آصف بن برخیا؛ مراد از علما و حکما: پیامبران و اوصیا و کسانی هستند که به آن‌ها نزدیک‌اند، مانند لقمان و آصف» (همان)؛ بدین معنا که حکمت و علم ربانی، در مراتب نازل‌تر نیز به اولیای الهی منتقل می‌شود. این نگاه پیوندی میان علم، حکمت و ولایت برقرار می‌کند و جایگاه تعلیم الهی را در سلسله نبوت تا ولایت مستقر می‌سازد. بنابراین سرچشمه علم رسول‌الله و اهل بیت نبی(ع) هستند و پس از آنان شیعیان قرار دارند که اعم از انبیا و شاگردان نخبه اهل بیت(ع) به حساب می‌آیند و این جایگاه طیف گونه است و در طبقه سوم باقی مردم هستند که غناء و خاشاک خوانده شده‌اند. او بیان می‌دارد شیعیان حقیقی از غنائی و خاشاکی در گذشته‌اند و به لحاظ عقیده و اخلاق دارنده ویژگی‌هایی هستند که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود.

۴-۱. عقاید

۴-۱-۱. ایمان، تعلیم و اطاعت از انسان کامل

در ساختار تربیتی معصوم علی شاه انسان کامل، مظهر علم ربانی و ایمان و اطاعت از وی واجب است. در عرفان اسلامی به‌ویژه سنت معرفتی شیعی، انسان کامل نه تنها حلقه وصل میان خلق و خالق، بلکه مجرای علم الهی دانسته شده است. حدیث مشهور نبوی «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا: مَنْ شَهِرَ دَانِسْمَ وَ عَلِيٌّ دُرُوزَهُ أَنْ اسْت» که در طرائق الحقائق

نقل شده (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲)، بر این جایگاه تأکید می‌ورزد. این آموزه در متون شیعی دیگر نیز با احادیثی چون «مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ: هر کس شما را شناخت، خدا را شناخته است» تقویت می‌شود که بر لزوم معرفت اهل بیت به منزله شناخت خداوند تأکید دارد و عبارت «مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ» در منابع متعددی از اهل بیت (ع) نقل شده است. «وَبِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَبِنَا عَبْدُ اللَّهِ» که به معنای آن است که به وسیله ما خداوند شناخته می‌شود و عبادت می‌شود» (صدوق، ۱۳۷۵: ۱۵۲). در این دستگاه معرفتی، تعلیم صرفاً انتقال اطلاعات نیست، بلکه فرایندی شهودی، نوری و ولایی است که از طریق انسان کامل - امام معصوم - تحقق می‌یابد. چنان‌که در الکافی آمده است: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ: دانش جستن بر هر مسلمانی واجب است» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۶۲). از این رو، تعلیم نه یک امر اختیاری، بلکه فریضه‌ای شرعی و هستی‌شناختی است.

از منظر طرائقی، ولایت امامان معصوم و اطاعت از ایشان، پیش شرط ورود به حوزه تعلیم حقیقی است. در عبارتی آمده است: «عقیده حق آن است که سالک به دنبال جانشینان رسول خدا (ص) باشد و علم را از ایشان اخذ کند» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۲۵). این رویکرد «مبتنی بر مفهوم "نص" است که امامت اهل بیت را نه یک گزینش عقلایی، بلکه یک تعیین الهی می‌داند» (شرف الدین، ۱۳۸۳: ۹)؛ از این رو، تعلیم نزد معصوم علی شاه، رسالتی تربیتی - معنوی دارد که تنها در سایه معرفت امام و اطاعت از او حاصل می‌شود. به همین دلیل، او «فقیه واقعی» را کسی می‌داند که «امام زمان خویش را بشناسد و تحت ولایت او به سر برد؛ این فقه را "فقه الله الاکبر" می‌نامد، نه فقه اصطلاحی رایج میان مردم» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۵۶).

در بخش‌های بنیادین طرائق الحقائق، سه گانه «علم، نور، وجود» به مثابه اضلاع مثلث هستی‌شناختی تعلیم ترسیم می‌شوند: «چنانچه منبع تمام شرافت‌ها وجود است، مرجع تمام شرف‌ها علم است» (همان: ۱۴). در این دستگاه فکری، تعلیم به معنای افزایش وجودی انسان است، نه صرفاً ارتقای دانش و انسان کامل در این میان، واسطه این نور است. چنان‌که پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي. قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ (ص) الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرْوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي وَيَعْلَمُونَهَا النَّاسُ؛ خدایا جانشینان مرا بیامرز.

گفته شد یا رسول الله جانشینان شما چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: جانشینان من کسانی اند که حدیث و سنت مرا حفظ نموده و تعلیم می دهند» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۶۲). این آموزه نشان دهنده پیوستگی تعلیم و ولایت است. از نگاه معصوم علی شاه، اهل علم واقعی کسانی اند که از مشرب و حیانی اهل بیت (ع) سیراب شده اند و اخلاق الهی را در خود متحقق ساخته اند. او معتقد است که نقل اقوال و رد و قبول مشائیان... کافی نیست، بلکه باید آنچه موافق کلام امنای رحمان باشد ذکر شود (معصوم علی شاه: ۱۳۸۲). از این رو، تعلیم اصیل در دستگاه عرفانی طرائق، امری مسئولانه، نوری، سلوکی، اخلاقی و مبتنی بر هدایت است.

۴-۱-۲. علم لدنی؛ علم نوری

در جهان بینی طرائق الحقائق، علم حقیقی، علمی است که از «نور الهی» سرچشمه می گیرد: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ: علم نوری است که خداوند به قلب هر کس می خواهد، می افکند» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۱۴). این علم، همان علم لدنی است که در آیه «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا: و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم» (کهف: ۶۵) به آن اشاره شده و حاصل تزکیه باطن، مجاهده نفسانی و اتصال به امام زمان خویش است. به تعبیر معصوم علی شاه از سخن امام صادق (ع) که «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عِلْمٌ لِلَّهِ دُعَى فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا...؛ هر که دانش آموزد و به کار بندد و آن را برای خدای تعالی تعلیم دهد، در ملکوت آسمان ها بزرگش خوانند»؛ «تَعَلَّمَ الْعِلْمَ» به اهمیت جست و جوی علم تأکید دارد. «و عَمِلَ بِهِ» بیانگر اهمیت عمل به علم است. یکی از ویژگی های بزرگ علم در اسلام این است که فرد باید علاوه بر آموختن علم، آن را در زندگی خود پیاده کند و در عمل از آن استفاده نماید. بدون عمل علم تنها بار گران و بی فایده ای خواهد بود. «وَعِلْمٌ لِلَّهِ» به نیت و قصد در تدریس علم اشاره دارد. فرد باید علم را تنها به خاطر رضای خداوند و خیرخواهی برای دیگران آموزش دهد، نه برای شهرت یا سود شخصی. «دُعَى فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا» به جایگاه ویژه و عظیم فرد عالم در آسمان ها اشاره دارد. هنگامی که کسی علم را به گونه ای شایسته یاد می گیرد، به آن عمل می کند و آن را به دیگران منتقل می سازد، ملائکه او را در آسمان ها مورد احترام قرار می دهند و به او جایگاه بزرگی عطا می شود، این تعبیر نشان دهنده آن است که علم آمیخته با نیت الهی و نشر آن، انسان را در زمره مقربان درگاه

الهی قرار می‌دهد. همچنین در تفسیر آیه «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ: برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است» (لقمان: ۱۴)، امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: والدینی که خداوند امر به شکر آن‌ها کرده، همان کسانی‌اند که تعلیم علم و حکمت را به عهده دارند، یعنی انبیا و اوصیا؛ و اطاعت از آنان، اطاعت از مسیر ولایت است (معصوم علی‌شاه، ۱۳۸۲: ۴۴). این آموزه‌ها همگی در جهت تقویت تعلیم ولایی، پیوند آن با نبوت و هدایت الهی، و مسئولیت اخلاقی انتقال علم جای می‌گیرند.

۴-۱-۳. ظرفیت‌شناسی در تعلیم

در سخن اهل بیت (ع) آمده است: «وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَلَقَدْ آخَى رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ إِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيُّ مُرْسَلٍ^۱ أَوْ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَقَالَ وَ إِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لَأَنَّهُ أَمَرُوهُمَنْ أَهْلُ الْبَيْتِ فَلِذَلِكَ نَسَبْتُهُ إِلَى الْعُلَمَاءِ؛ به خدا سوگند، اگر ابوذر از آنچه در دل سلمان بود آگاهی داشت، او را می‌کشت، در صورتی‌که پیامبر خدا (ص) میان آن دو برادری برقرار کرد، بنابراین درباره مردم دیگر چه می‌پندارید؟ به راستی علم عالم مشکل و بسی دشوار است، جز پیامبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده توان تحمل آن را ندارد و سلمان از علماست، چون او مردی از ما خاندان است. از این رو او را در ردیف علما آوردم» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۳۹۹). این بدان معناست که درک و فهم کامل معارف و علوم اهل بیت (ع) برای بسیاری از افراد دشوار و مشکل است. در واقع، این علم فراتر از درک ظاهری و سطحی است و نیازمند ژرف‌نگری، تعمق و آمادگی روحی و معنوی دارد. تعلیم نه تنها تابع قاعده «افهم» بلکه تابع قاعده «احتمل» است. کسی که فاقد ظرفیت باشد، یا دچار انکار می‌شود یا غلو. چنان‌که آمده: «لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله» (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۲۲: ۳۱۲)؛ لذا تعلیم نیازمند سنجش ظرف مخاطب است. گستره تعلیمی در روایات شیعی و مضمون آیات و روایات نقل شده نمایانگر دامنه وسیع آموزه‌های تعلیمی در سنت شیعی است. برای نمونه، امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «کمال دین، طلب علم و عمل به آن است» و نیز «طلب علم بر شما از طلب مال لازم‌تر است» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۸۷). این آموزه با آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید»

(نحل: ۴۳) همخوانی دارد که بر مرجعیت اهل علم تأکید می‌کند. برخی روایات نیز «آموزش علم» را نه تنها وظیفه، بلکه «زکات» علم می‌دانند: «زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عَبْدَ اللَّهِ: زکات علم این است که آن را به بندگان خدا بیاموزی» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۲۹). تعلیم وابسته به تهذیب، تواضع و اجتناب از تکبر است و الا باعث خسران خواهد شد: «الْعِلْمُ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ صَاحِبَهُ إِلَّا كُفْرًا: همانا علمی که به آن عمل نشود جز کفر (ناسپاسی) برای عالم خود و جز دوری از خدا نیفزاید» (همان: ۳۰). این طلب علم به این معنا نیست که تمامی افراد دارای یک ظرفیت وجودی یکسان هستند؛ همان گونه که پیش تر از قول اهل بیت (ع) بیان شد، مراتب و توانایی‌های روحی و عقلی افراد در پذیرش علوم اهل بیت متفاوت است، همانند نمونه ابوذر و سلمان فارسی که ظرفیت و آمادگی آنان برای درک معارف الهی متفاوت بوده است.

۲-۴. اخلاق

اخلاق جمع «خُلُق» به معنای خُلق و خوی است. همچنین به معنای عادت، رویه و سبجه آمده است (عمید، ۱۳۶۴، ج ۱: ۹۸). دو کلمه خُلُق و خُلُق از یک ماده‌اند، خُلُق شکل ظاهری و ساختمان طبیعی انسان است و مراد از خُلُق شکل نفسانی و صفات معنوی انسان. «راغب در کتاب مفردات می‌گوید: واژه خُلُق و خُلُق در اصل به یک ریشه بازمی‌گردد. خُلُق به معنای هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می‌بیند و خُلُق به معنای قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود. خُلُق چهره زیبا یا زشت نفس است. حضرت علی (ع) فرمود: «حُسْنُ الْخُلُقِ لِلنَّفْسِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ لِلْبَدَنِ؛ خُلُق نیکو برای نفس است و خُلُق نیکو برای بدن» (اکبری، ۱۳۸۶: ۱۳-۱۴) و نیز در جایی دیگر به شخصی خوش‌سیمای فرمود: «إِنَّكَ امْرَأٌ قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ خَلْقَكَ فَأَحْسِنْ خُلُقَكَ؛ تو مردی هستی که خداوند آفرینش تو را زیبا قرار داد، پس اخلاقت را نیز زیبا گردان» (همان‌جا).

در تعریف علم اخلاق آمده است که این علم «از ملکات و فضایل و رذایل اخلاقی و ریشه‌ها و آثار آن سخن می‌گوید» (همان‌جا). به عبارت دیگر، علم اخلاق آگاهی به عوامل تهذیب است؛ به این معنا که انسان به وسیله علم اخلاق فضایل و رذایل را می‌شناسد و با به کار بستن این علم، نفس خود را پاک کرده و کم‌کم بر محاسن و مکارم اخلاق دست می‌یابد.

«علم اخلاق علمی است که از ملکات انسان که مربوط به قوای نباتی و حیوانی و انسانی است صحبت می‌کند و او را به فضایل و رذایل اخلاقی آشنا می‌کند تا بتواند صفات فاضله را کسب کند و از رذایل اخلاقی پرهیزد» (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۵۳ و ۳۶۸). توجه به این صفات ویژگی‌ها «انسان را به مرز بایدها و نبایدها سوق می‌دهد و راه روشنی از خردورزی و اندیشمندی برابر دیدگان درس‌آموز آدمی می‌نمایاند تا با چراغ عقل و مشعل بینش آگاهانه به گزینش پردازد و راه صواب را از ناصواب تشخیص دهد» (اکبری، ۱۳۹۳: ۸۴). بر این اساس، بایدها و نبایدهای اخلاقی، همان‌گونه که در کتاب *طرائق الحقائق* ارائه شده‌اند، قابل شناسایی و طبقه‌بندی هستند.

۴-۲-۱. بایدها

۴-۲-۱-۱. دانش و بردباری و خموشی

معصوم‌علی‌شاه در راستای سنت عرفان شیعی، با استناد به روایات معصومان، سه ویژگی علم، حلم و صمت را بنیاد شخصیت عالم حقیقی می‌داند. درمقابل، «عالم‌نما» کسی است که فاقد تهذیب نفس، تواضع و معرفت شهودی است، و بیشتر در پی قدرت، ریاست و خودنمایی است. حلم در این منظومه، نه تنها یک صفت اخلاقی، بلکه خاستگاه عقل است؛ به این معنا که عقل در پرتو حلم فعال و متبلور می‌شود.

صمت نیز، نه به معنای انزوا یا ناتوانی در سخن، بلکه به معنای پرهیز از شتابزدگی در داوری و سخن گفتن بدون علم است؛ صفتی که در سنت نبوی، پیش‌نیاز تلقی حکمت شمرده می‌شود. درمجموع، متخلق شدن به اخلاق پسندیده، نگرشی معرفت‌شناسانه، اخلاق‌مدار و عرفانی به مفهوم «عالم» در سنت شیعه است که در آن، کسب نور علم و رسیدن به حکمت، تنها از مسیر تهذیب نفس، حلم و سکوت حاصل می‌شود، نه صرفاً تحصیل رسمی. معصوم‌علی‌شاه با تأسی به آموزه‌های اهل بیت (ع)، عالم حقیقی را نه صرفاً آموخته علوم دینی، بلکه برخوردار از سه ویژگی بنیادین معرفی می‌کند: «علم، حلم و صمت». این سه ویژگی، که در سخنان امام علی (ع) و امام صادق (ع) نقل شده‌اند، نشانه اتصال درونی عالم به منبع نور الهی‌اند:

«وَفِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يَا طَالِبَ الْعِلْمِ! إِنَّ لِلْعَالَمِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: الْعِلْمُ وَالْحِلْمُ وَالصَّمْتُ. وَلِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: يُنَازِعُ مَنْ قُوَّةَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَيَظْلِمُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ وَيُظَاهِرُ الظَّلْمَةَ؛ وَدَرَان (كافی) از امام صادق (ع) [آمده است که] امیرمؤمنان (ع) فرمود: ای طالب علم، به راستی عالم سه نشانه دارد: دانش و بردباری و خاموشی. و عالم نما هم سه علامت دارد: نسبت به بالادست نافرمان است و به زیردست ستم می کند به وسیله غلبه بر او، و از ستمکاران پشتیبانی می نماید (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۳۰). از امام صادق (ع) نیز آمده است: «أَنْهَاكَ [عَنْ خَصَلَتَيْنِ فِيهِمَا هَلَكَ الرَّجَالُ]: أَنْ تَدِينَنَّ اللَّهَ بِالْبَاطِلِ، وَتُفْتِيَ النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ؛ إِمَامٌ صَادِقٌ (ع) [بِه مَفْضَلِ بْنِ مَزِيدٍ] فرمود: تو را از دو کار نهی می کنم که بر اثر آن ها مردان به هلاکت درافتادند: اینکه خدا را به باطل اطاعت کنی و ندانسته برای مردم فتوا دهی» (همان: ۳۴). در این نگرش، علم، نوری است الهی که بر قلب انسان فرومی تابد، حلم بازتاب عقلانیتی الهی و صمت بستری برای دریافت حکمت است. عالم نمایان، درمقابل، با نافرمانی از حق، ظلم به خلق و همراهی با ستمکاران، از این مسیر الهی منحرف می شوند.

در سنت عرفانی شیعه، همان گونه که معصوم علی شاه نیز تأکید می ورزد، تنها با تزکیه، فروتنی و سکوت در برابر نادانسته ها می توان راه وصول به علم حقیقی را پیمود؛ وگرنه قیاسات ذهنی و رأی نفسانی، انسان را از حقیقت علم دور می سازد. علم و حلم و خاموشی از ویژگی هایی است که شیعیان حقیقی دارنده آن هستند یا در کسب آن کوشش و اجتهاد می کنند تا خداوند علم و آگاهی آن را بر قلب هایشان قرار دهد: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ؛ عِلْمُ نوری است که خداوند به قلب هر کس که بخواهد می افکند» (حسن زاده آملی، ۱۳۸۶: ۲۹۹) و معصوم علی شاه گوید باید سالک به دنبال کسب علم باشد: «از صغرای ظلمانی و کبرای نفسانی نتیجه جز قیاس و رأی شیطانی صورت نمی گیرد، زیرا که نگزیده است بر علم و دانش به دندان برنده یعنی دندان بر هیچ علمی ننهاد و این کنایه است از عدم اتقان او مر قوانین شرعیه را و عدم وقوف او بر مسائل دینی» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۳۹-۴۰). در احادیث، بردباری و حلیم بودن نشان از قدرت عقل است. امام علی (ع) درباره حقیقت حلم می فرماید: الْحِلْمُ نُورٌ جَوْهَرُهُ الْعَقْلُ؛ بردباری نوری است که جوهره آن عقل است» (علی بن ابی طالب، ۱۳۳۷، ج ۱: ۳۱۱). پس حلم نورانیتی الهی در انسان است که بازتاب آن گوهر عقل

است. به سخن دیگر، نه تنها حلم به یک معنا عقل است بلکه به یک معنا ریشه و خاستگاه عقل است؛ زیرا نوری است که گوهرش عقلانیت است و عقل و عقلانیت از آنجا برخاسته است. بر همین اساس، حلم را سراج الهی و چراغ خدایی دانسته است؛ زیرا از آن چراغ الهی نوری ساطع می شود و به بیرون می درخشد که خروجی و بازتاب آن نور عقل است؛ پس حلم است که عقل را تحقق می بخشد. پس اگر حلم را به عقل و حلیم را به عقلانیت تغییر می کنند به اعتبار همان منشئیت آن است؛ زیرا خاستگاه عقل همان حلم نورانی از سراج الهی است. از دیگر ویژگی های مهم اخلاقی سکوت و خاموشی است. در کتاب های اخلاقی و عرفانی به سکوت توصیه شده است و ثمره سکوت و خاموشی را حکمت خوانده اند: «و حکمت، از قیل و قال به دست نمی آید، بلکه میراث صمت و سکوت است، چنان که رسول خدا (ص) فرمود: "إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ صَمُوتًا وَقَوْرًا فَقَاتِرْبُؤًا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِنُ الْحِكْمَةَ أَوْ يُلْقَى" [هرگاه شخصی را خاموش و موکّر دیدید، بدو نزدیک شوید، که به او حکمت القا می شود] (بنا بر اختلاف دو روایت)، و «رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ» [سر دانش ها، ترس از خداوند است]، همان گونه که نصّ زبور، گواه آن است. در اسلام، هیچ قرنی از قرون، از گروهی که درباره این علوم سخن گفته باشند، خالی نبوده است: بعضی در علم سلوک و برخی در علم وصول و جمعی برای همه مردم و گروهی برای یاران خاص خود تکلم کرده اند» (عین القضاات همدانی، ۱۳۸۵: ۳۷).

۴-۲-۱-۲. تقوا

توصیف تقوا در خطبه امیرالمؤمنین علی (ع) معروف به خطبه همام آمده است. در این خطبه، امام (ع) بیش از چهل صفت برای متقین بر شمرده اند؛ از جمله: دین استوار، نرم خوئی همراه با قاطعیت، ایمان آمیخته با یقین، حرص بر دانش، بردباری در علم، میانه روی در ثروت، زیبایی در فقر، صبر در سختی، دوری از طمع، طلب روزی حلال، نشاط در هدایت، پیوند علم با حلم، هماهنگی گفتار با کردار، کم لغزش بودن، کوتاهی آرزو، پاک دلی و ساده زیستی. معصوم علی شاه به تأسی از امیرالمؤمنین در بخش های مختلف طرائق بارها بر داشتن صفت تقوا برای طالبان و سالکان تأکید می کند و صفاتی چون خشوع و فروتنی و ورع را نیز به صورت برجسته و پرتکرار یاد کرده است. دلیل این امر آن است که متقین در حقیقت جامع

همه صفاتی هستند که در خطبه همام گرد آمده است. در جدول زیر، ویژگی‌های اهل تقوا به صورت دسته‌بندی گردآوری شده است.

جدول ۱: ویژگی اهل تقوا

ظاهر و رفتار	نگرش و بینش	رابطه با خدا (عبادت و معنویت)	حالات روحی و اخلاق فردی	رابطه با مردم	پایداری و صبر
گفتارشان درست	خدا در دلشان عظیم و غیر او کوچک	شب‌ها برپا، تلاوت قرآن با تدبیر	در خوف و رجا میان غم و شادی	مردم از دستشان در امان	در سختی‌ها استوار
لباسشان میانه	دنیا به سراغشان آمد، اما آنان نخواستند.	اندوه جان با قرآن و درمان دردها از قرآن	لغزش اندک	به کسی که ظلم کرده می‌بخشند.	در مصیبت‌ها صبور
راه رفتنشان همراه با تواضع	بهشت و دوزخ را گویا با چشم دیده‌اند	در آیات بشارت، امیدوار و مشتاق	قلب خاشع	به محروم عطا می‌کنند.	در نعمت‌ها شاکر
چشمشان بسته از حرام	دل‌هایشان اندوه‌گین	در آیات انذار، هراسناک	نفس قانع	با قطع‌کننده پیوند، صله رحم می‌کنند.	در دشمنی ستم نمی‌کنند.
گوشنشان وقف دانش سودمند	در بلا همانند رفاه آرام و استوار	در رکوع و سجود	خود را متهم به کوتاهی	از سخن زشت به دور	در دوستی به گناه نمی‌افتند.
اندامشان لاغر	به زودگذر دنیا بی‌اعتنا	دعا برای رهایی از آتش و آزادی از نفس	از عملشان بیمناک	به همسایه زیان نمی‌رسانند.	در زلزله‌ها و حوادث بزرگ باوقار
نیازهایشان اندک، دل‌پسته	به باقیات صالحات دل‌پسته	روزها: بردبار و پرهیزکار	ستایش که شنوند هراسان شوند	در مصیبت دیگران شماتت نمی‌کنند.	خود را برای آخرت به تعب می‌افکنند.
نفسشان عقیف.	مردم از شرشان در امان	عبادتشان با خشوع	به حق معترف‌اند پیش از شاهد	خیرشان پیوسته حاضر	مردم را آسوده می‌گذارند.
لباس ساده	-	ذکرشان مداوم	نرم‌گو	در میان غافلان ذاکرنند.	-
خوراک اندک	-	سپاسشان پیوسته	کم‌گو	شرشان دور	-
شهوت مرده	-	عالم	آرام‌کننده	اخود در زحمت	-
خشم فروخورده	-	نیکوکار	همواره میان شکر، ذکر و خوف از غفلت در نوسان	-	-

۴-۲-۱-۳. تواضع و خشوع

در منظومه معرفتی معصوم علی شاه، تواضع نه تنها یک فضیلت اخلاقی، بلکه براینست مستقیم خشوع قلبی در برابر عظمت الهی است. او معتقد است که عالم حقیقی به اندازه معرفت خود نسبت به خداوند، تواضع در گفتار، رفتار و تعاملات اجتماعی نشان می دهد. از آنجاکه خشوع، وصفی باطنی و درونی است، تجلی آن در بیرون، همان تواضع است. از این منظر، تواضع نه فقط اخلاق، بلکه بیانگر سطح اتصال انسان به حقیقت قدسی است. عالم کسی است که خشیت از خدا داشته باشد... و آثار آن در اعضا و جوارحش دیده می شود (معصوم علی شاه: ۱۳۸۲: ۳۰). بنابراین تواضع پلی است میان خشوع قلبی و رفتار عینی.

تواضع مصدر باب تفاعل از ریشه «و ض ع» است. وضع به معنای نهادن و پایین آوردن چیزی است. تواضع در لغت به معنای فرو نهادن خویش، تذلل، فروتنی و شکسته نفسی است (ر.ک: عمید: ۱۳۶۴). معصوم علی شاه شیعیان را به تواضع توصیه کرده و از قول امام صادق (ع) شاهد آورده است: «وَلَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بَاطِلُكُمْ بِحَقِّكُمْ؛ و از عالمان متکبر نباشید که رفتار باطلتان حق شما را ضایع کند و از بین ببرد» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۳۰) و این چنان است که «پیغامبر را چون سر بشکستند به خصومت مشغول نگشت لکن به دعا مشغول گشت و گفت: اَللّٰهُمَّ اِهْدِ قَوْمِيْ فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ؛ [خداوندا قوم مرا هدایت فرما، همانا ایشان ناآگاه اند] تا شفقت و تواضع به حدی رسید که امر آمد که درستی کن، چنان که خدا گفت: وَ اَغْلَظْ عَلَيْهِمْ» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۲۵۹). «سُئِلَ جُنَيْدٌ رَحِمَهُ اللهُ عَنِ التَّوَّاضُعِ فَقَالَ هُوَ خَفَضُ الْجَنَاحِ وَ كَسْرُ الْجَانِبِ؛ [از جنید رحمه الله در مورد تواضع پرسیده شد. پس گفت: آن فرو افتادن بال و شکست پهلوست]. و این لفظ بر طریق مثل است، و معنای این سخن آن است که نرم باشد و فرمانبردار و مهربان و بارکش. و این چنان است که خدای تعالی مصطفی را گفت علیه السلام: وَ اَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَيْ كُنْ حَنِئًا رَّوْفًا مُّتَوَاضِعًا؛ [و پر و بال خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر یعنی مهربان و دلسوز و فروتن باش]. و این از بهر آن است که چون مرغی را پر برکنند اسیر و فرومانده گردد، و هرچه با او کنند دفع نتواند کردن و از آنچه به وی رسد نتواند گریختن.» (همان جا). بنابراین تواضع با خودشناسی و علم حضوری پیوند دارد. در متون عرفانی

اسلامی، به ویژه در روایت معروف نبوی «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» خودشناسی مقدمه خداشناسی معرفی شده است. تواضع، پیش شرط این خودشناسی است؛ زیرا کسی که دچار عجب، کبر یا خودبینی باشد، هرگز به درک حقیقت وجودی خویش نمی رسد. معصوم علی شاه در پیروی از این نگاه، تواضع را یکی از ابزارهای اساسی سلوک می داند که زمینه ساز حصول معرفت نوری و علم لدنی می گردد. در این مسیر، سالک باید از طریق ریاضت، قوای وهمیه و حیوانیه را تضعیف کند تا جوهر عقل فعال شود و معارف حق در آن تجلی یابد. نفس به عنوان آینه ای از هستی توصیف می شود که همه مراتب وجود در آن منعکس اند. این نگاه انسان را نه فقط به مطالعه بیرونی، بلکه به تأمل درونی و تهذیب نفس فرامی خواند که از ستون های اصلی تربیت و تعلیم عرفانی است. «آدمی به واسطه ریاضات و مجاهدات، قوای خیالیه و وهمیه و حسیه حیوانیه را ضعیف نماید... حصول معارف به غیر واسطه سعی و طلب در جوهر عقل کامل هویدا گردد» (همان: ۱۸). در اینجا، راه رسیدن به علم ناب (= علم لدنی) از طریق تزکیه نفس و ریاضت معرفی می شود. این نوع علم، نه با درس و بحث، بلکه با نورانیت باطن حاصل می شود و در تربیت معنوی شاگرد اصل اساسی است. این نوع از تعلیم، مبتنی بر سلوک است و معلم حقیقی، خود حق تعالی یا نمایندگان او هستند.

۴-۲-۱-۴. ورع

ویژگی شیعه حقیقی داشتن ورع است. نص حدیث به روشنی بیان می کند که به ولایت ما نمی رسید، مگر با ورع و عمل. با توجه به احادیث، ورع در کلام اهل بیت (ع) جایگاه ویژه ای دارد و معصوم علی شاه در طرائق به احادیث اهل بیت (ع) درباره ورع اشاره کرده است: از جمله: «وَفِيهِ بَاسْنَادُهُ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ لِي: يَا جَابِرُ أَيْكُنْفِي مَنْ يَتَّحِلُ [اِتَّحَلَّ] التَّشْيَعُ أَنْ يَتَوَكَّلَ [يَقُولَ] بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ فَوَاللَّهِ مَا شِيعَتْنَا إِلَّا مِنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ أَطَاعَهُ وَ مَا كَانُوا يُعْرِفُونَ يَا جَابِرُ إِلَّا بِالتَّوَّاضُعِ وَ التَّخَشُّعِ وَ الْأَمَانَةِ وَ كَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ الصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ وَ [الْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ] وَ التَّعَهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَ أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَ الْغَارِمِينَ وَ الْإِيْتَامَ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ كَفِّ الْأَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ كَانُوا أَمْنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْأَشْيَاءِ [فَ] قَالَ جَابِرٌ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا نَعْرِفُ الْيَوْمَ [لَسْتُ أَعْرِفُ] أَحَدًا بِهَذِهِ

الصِّفَةِ. فَقَالَ يَا جَابِرُ لَا يَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ [۱] حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ أَحَبُّ عَلَيٍّ وَ أَتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا فَلَوْ قَالَ إِنِّي أَحَبُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَ لَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ [وَلَا يَعْمَلُ بِعَمَلِهِ وَ لَا يَتَّبِعُ سُنَّتَهُ] مَا نَفَعَهُ حُبُّ إِيَّاهُ شَيْئًا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قُرْبَةٌ [قَرَابَةٌ] أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ [وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ] اتَّقَاهُمْ [لَهُ] وَ اعْمَلْهُمْ بِطَاعَتِهِ يَا جَابِرُ وَ اللَّهُ مَا يُتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى [جَلَّ ثَنَاهُ] إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ لَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ وَ مَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَ لَا تَنَالُ وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الْعَمَلِ؛ وَ در آن (کافی) با سلسله سندش از جابر آمده است که گفت: امام باقر(ع) به من فرمود: ای جابر کسی که خود را به تشیع می‌بندد به همین اکتفا می‌کند که خود را دوست ما داند؟! به خدا شیعه ما نیست مگر کسی که تقوای از خدا دارد و فرمان او برد و ای جابر، (شیعیان ما) شناخته نشوند جز به تواضع و خشوع و کثرت ذکر خدا و روزه و نماز و احوالپرسی همسایگان فقیر و مستمند و قرض‌داران و یتیمان و راستگویی و خواندن قرآن و نگهداری زبان از مردم جز به خیر و آن‌ها امینان عشیره‌های خود باشند در هر چیز. جابر گفت عرض کردم: ای پسر رسول خدا، من کسی را به این اوصاف نمی‌شناسم. فرمود: ای جابر، به خود راه مده که برای مردی همین بس است که بگوید من رسول خدا را دوست دارم؛ رسول خدا به از علی است (علیه السلام) و کردار او را نداشته باشد و پیرو روشش نگردد که محبت او برایش سودی ندارد. از خدا بترسید و برای آنچه نزد خداست عمل کنید. میان خدا و احدی خویشی نیست دوست‌ترین مردم نزد خدا و گرامی‌ترین آن‌ها به درگاهش باتقواتر و فرمانبرتر آن‌هاست. به خدا که تقرب به خدای تبارک و تعالی میسر نشود مگر به طاعت. ما برات آزادی از دوزخ همراه نداریم و احدی بر خدا حجتی ندارد؛ هر که مطیع خداست دوست ماست و هر که نافرمان خداست، دشمن ماست به دوستی ما نتوان رسید جز به ورع و کردار» (معصوم علی‌شاه، ۱۳۸۲: ۱۳۷). بنابراین شیعیان حقیقی متخلق به اخلاق و متحلی به ویژگی‌هایی هستند که در مجموعه ورع گرد می‌آید. ورع از تقوا مرحله بالاتری است. سالک بعد از تقوا به ورع می‌رسد بنابراین ورع در سیر سالک بر تقوا ارجح است. «عالمی را پرسیدند که فرق میان ورع و تقوا چیست؟ گفت: ماند حرام و شبهات است. و ورع، ترک

زوائد از ما لا بد [است]؛ اگرچه حال بود. و بعضی گفته‌اند که ورع آن است که کسی را فریب ندهی و تقوا آن است که فریب نخوری» (نسفی، ۱۳۷۸: ۱۳۹). بنابراین، ورع را می‌توان مرتبه‌ای تشدیدشده از تقوا دانست؛ بدین معنا که انسان باورع، افزون بر رعایت حلال و حرام الهی، در موارد مشکوک نیز توقف می‌کند و از ورود به شبهات پرهیز دارد. بنابراین، هنگامی که معصوم علی شاه شیعیان حقیقی را اهل ورع می‌خواند، درحقیقت بیانگر آن است که تمامی اوصاف و ویژگی‌های متقین در آنان تحقق دارد؛ چراکه ورع مرتبه‌ای جامع و فراگیر از تقواست، و چنان‌که گفته‌اند: چون صد حاصل شود، نود نیز در ضمن آن خواهد بود.

۴-۲-۲. نبایدها

۴-۲-۲-۱. دورویی و دورنگی

در عرفان اسلامی با رویکرد شیعی، علم بدون عمل نه تنها راهگشا نیست، بلکه می‌تواند منشأ ضلالت شود. در واقع حقیقت تشیع علم به همراه عمل است. مؤمن واقعی و شیعه راستین، کسی است که دانسته‌هایش را در زندگی فردی و اجتماعی تحقق بخشد. این معنا در روایات اهل بیت (ع) و در طرائق الحقائق مورد تأکید قرار گرفته است. در روایت مشهور امام صادق (ع) که در تفسیر آیه ۲۸ سوره فاطر آمده، معیار علم حقیقی، هماهنگی گفتار و کردار بیان شده است؛ یعنی به وسیله علما، کسانی اراده شده‌اند که عملشان گفتارشان را تصدیق می‌کند، و هرکه عملش تأییدکننده سخنش نباشد، عالم نیست: «فِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي هَذِهِ الْآيَةِ [فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» قَالَ] يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَقَ فِعْلُهُ قَوْلُهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَدَقْ فِعْلُهُ قَوْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ وَ در کافی با سلسله سندش از امام صادق (ع) آمده است که در تفسیر آیه ۲۸ سوره فاطر «همانا مردمان عالم و دانا، مطیع و خداترس هستند» فرمود: مقصود او از علما کسانی است که کردارشان، گفتارشان را تصدیق کند و هرکه کردارش مصدق گفته‌اش نباشد، عالم نیست» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۶۷؛ معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۲۹-۳۰). معصوم علی شاه نیز در شرح این روایت، عالم را کسی می‌داند که گفتارش با کردارش یکی باشد. وی عامل بودن را شرط تحقق علم می‌داند و بی‌عملی را مصداق «عالم بی‌ثمر» می‌خواند: «تبیانی برای معرفت عالم واضح‌تر از این نیست

که مطابقت کند قول او با فعل او... اگر عالم عامل نباشد و عمل نکند، مصداق این آیه می‌شود: (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ: آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را [در ارتباط با نیکی] فراموش می‌کنید؟) (همان: ۳۰، به استناد بقره: ۴۴). وی عالم بی‌عمل را همچون «زنبر بی‌عسل» معرفی می‌کند؛ کنایه‌ای گویای بی‌ثمر بودن علمی که در وجود و رفتار صاحب آن نمود نیابد. تفاوت عالمان حقیقی و دورویان منافق به کار بستن علم و عمل کردن به آن است. در سنت روایی و عرفانی، منافقان کسانی‌اند که گفتار و رفتارشان دوگانه است. امام صادق (ع) چهار نشانه برای نفاق بیان می‌فرماید: «أَرْبَعٌ مِنْ عِلَامَاتِ النِّفَاقِ: قَسَاوَةُ الْقَلْبِ، وَجُمُودُ الْعَيْنِ، وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ، وَالْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا؛ چهار چیز از نشانه‌های دورویی و نفاق است: سنگدلی، خشک‌چشمی (و گریه نکردن، که حاکی از سنگدلی و تیره‌درونی است)، پیاپی گناه کردن، و حرص به دنیا» (حکیمی، ۱۳۹۵: ۷۶۳). این خصال، در نقطه مقابل صفات شیعیان حقیقی قرار دارد که اهل خشوع، زهد، گریه، و طهارت قلب‌اند. از این رو، یکی از ویژگی‌های اساسی شیعیان راستین، عدم بهره‌برداری دنیوی از علم است. معصوم‌علی‌شاه به نقل از سعدی می‌نویسد: «علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن» (معصوم‌علی‌شاه، ۱۳۸۲: ۵۰).

علم همواره باید توأم با عمل باشد و عالم و دانشمند که خود به علمش، عمل نکند و نیکو هم عمل نکند، در خسران و زیان است. در روایت از رسول اکرم (ص) نقل شده که فرمود: «همانا اهل جهنم اذیت می‌شوند از بوی بد عالمی که خود به علمش عمل نمی‌کند و به تحقیق پشیمان‌ترین اهل جهنم کسی است که بنده‌ای را به‌سوی خدا دعوت کند و آن بنده خدا، دعوتش را بپذیرد و به‌سوی خدا روی آورد و اطاعت پروردگار کند، پس خداوند او را به بهشت ببرد ولی دعوت‌کننده را به جهنم ببرد؛ زیرا خود به علمش عمل نکرده و پیروی از هوای نفس نموده باشد» (مهری، ۱۳۷۴: ۱۲۵). براساس حدیث علوی خطاب به کمیل «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رَعَاةٍ؛ مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱. عالم ربانی (اهل بیت ع)؛ ۲. متعلم در راه نجات (شیعیان راستین)؛ ۳. همج رعاع (توده‌های بی‌بصیرت) (علی بن ابی طالب، ۱۳۷۹: ۱۴۷) و حضرت صادق (ع) می‌فرماید:

«فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ: علما، ما اهل بیت هستیم، متعلم شیعیان ما می باشند» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۲۵).

در توضیح همج آمده است که الهمج «جمع مگس های کوچکی را گویند که بر روی حیوانات می نشینند و (همج رعاع) مردم فرومایه و عوام و سفله و امثال آنها می باشند. بنابراین همج رعاع به تعبیر لغوی، "مگسان بی هویت و پیرو هر صدایی" هستند که فاقد تشخیص، بصیرت، و ثبات اند. خلاصه در این روایت علی (ع) مردم را سه قسمت نموده (عالم ربّانی) آنهایی که علومشان را از طرف حق تعالی اخذ نموده اند. و متعلم بر راه نجات، کسانی می باشند که تابع چنین علمایی شده اند. و غیر از این دو دسته، باقی مردم را تشبیه می فرماید به مگس هایی که بر روی حیوانات می نشینند و آنان چنین اند که از هر راهی که باد بوزد به آن طرف می روند» (امین، ۱۳۶۱، ج ۸: ۳۳۷). امام علی (ع) درباره آنان فرمود: «هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ: فرومایگانی رونده به چپ و راست که در هم آمیزند و پی هر بانگی را گیرند و با هر باد به سویی خیزند» (علی بن ابی طالب، ۱۳۷۹: ۱۴۷). از این رو عالمان در معنای اخص کلمه، اهل بیت نبی هستند که علم را از منبع حقیقی دریافت می کنند و متعلمان که شاگردان و پیروان ایشان هستند، شیعیان اند.

علم مادام که به آن عمل نشود، بر کفر فرد عالم می افزاید و منشأ شر و بدی خواهد بود: «وَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَ ثُمَّ عَادَ لِيَسْأَلَ عَنْ مِثْلِهَا فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَمَّا تَعْمَلُوا بِمَا عِلِمْتُمْ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ صَاحِبَهُ إِلَّا كُفْرًا وَ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا؛ مردی خدمت امام چهارم (ع) آمد و از او مسائلی پرسید و آن حضرت جواب داد. سپس بازگشت و از چیزی مانند آن سؤال کرد، حضرت (ع) فرمود: در انجیل نوشته است که: تا [زمانی که] به آنچه دانسته اید، عمل نکرده اید از آنچه نمی دانید نپرسید. همانا علمی که به آن عمل نشود، جز کفر و ناسپاسی داننده و دوری او از خدا نیفزاید» (امین، ۱۳۶۱، ج ۸: ۴۵).

۴-۲-۲. غفلت و سبک سری

یکی از آموزه های محوری در سنت عرفان اسلامی، به ویژه در مکتب اهل بیت (ع)، آن است که علم حقیقی نه به معنای انباشتی از اطلاعات ذهنی، بلکه به مثابه حالتی وجودی و تحولی

درونی تلقی می‌شود. در این رویکرد، «علم» بدون «خشیت» و «عمل» نه تنها فاقد ارزش تربیتی است، بلکه منشأ غفلت و سقوط نیز می‌گردد. معصوم‌علی‌شاه تأکید می‌کند که عالم راستین کسی است که دل‌بستگی به دنیا را از دل زدوده و از رفتار اهل دنیا برکنار است: «عالم آن است که دنیاپرست و از ابنای دنیا نباشد» (معصوم‌علی‌شاه، ۱۳۸۲: ۳۱).

در نظام انسان‌شناختی عرفان اسلامی، انسان موجودی دوساحتی است: جسمانی و روحانی، طبیعت‌مدار و ملکوت‌مدار. قلب در این میان، مرکز ثقل تحولات معنوی به شمار می‌آید. چنانچه قلب به‌سوی حق تعالی گرایش یابد، جنبه ملکوتی انسان فزونی می‌گیرد و در غیر این صورت، میل به دنیا موجب تیرگی قلب و غفلت از یاد خداوند می‌شود. قرآن کریم نیز در خطاب توبیخی خود به مؤمنانی که از همراهی با پیامبر اکراه داشتند، چنین می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْفَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ، أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ؟ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»؛ شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: «در راه خدا بسیج شوید»، کندی می‌کنید؟ آیا به‌جای آخرت، به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ (بدانید) کالای زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست (توبه: ۳۸). این آیه پس از جریان فتح مکه و نبرد طائف نازل شد که امپراتور روم از پیروزی در نبرد با ایرانیان ناامید شد و گزارش‌هایی از پیشروی اسلام به او رسید و سخت به هراس افتاد. از این‌رو، برای مقابله با پیشروی اسلام بخشی از لشکریان خود را در مناطق مرزی شام مستقر کرد. وقتی این خبر به پیامبر رسید، آن حضرت تصمیم گرفت با لشکری انبوه پاسخ تجاوزگران را بدهد» (سبحانی، ۱۳۷۶: ۴۷۵). «این خبر وقتی منتشر شد که مردم مدینه و پیرامون آن، هنوز محصول خود را گرد نیاورده بودند. کم‌کم خرماها می‌رسید و نوعی قحطی نیز بر مدینه و شهرهای اطراف سایه افکنده بود. از این‌رو، مردم در این اوضاع، خوش نداشتند که از شهر بیرون روند و بیشتر دوست داشتند بمانند و به باغ‌های خود رسیدگی کنند. در عین حال، نزدیک به سی هزار تن برای نبرد اعلام آمادگی کردند، ولی شماری اندک عذر آوردند و ماندن در مدینه را بر همراهی با پیامبر ترجیح دادند» (ابن هشام، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۵۹). در این موقعیت، دل‌بستگی به زندگی دنیوی موجب سستی در وظیفه دینی و اجتماعی شد.

در اندیشه اهل بیت (ع)، دل بستگی به دنیا منشأ همه خطاها و گناهان است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا: ريشه هر خطایی دنیادوستی است» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۳۱۵). این دل بستگی، قوای طبیعی مانند شهوت و غضب را در خدمت خود می‌گیرد و به تدریج تمام ابعاد وجود انسان را در سلطه غریزه درمی‌آورد. معصوم علی شاه با استناد به آیات و اقوال عرفانی، تفکیکی جدی میان «علم نافع» و «علم غیر نافع» قائل می‌شود. او تصریح می‌کند که دانشی که در انسان خشیت، فروتنی و اطاعت از خداوند ایجاد نکند، نه تنها علم نیست بلکه جهل مضاعف است: «قَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْبَصِيرَةِ فَجَمِيعَ مَا ارْتَسَمَ فِي ذَهْنِكَ مِنَ الصُّورَاتِ وَ التَّصْدِيقَاتِ الَّتِي لَا تَوْجِبُ لَكَ الْخَشْيَةَ وَالْخَوْفَ وَ أَنْ كَانَتْ فِي كَمَالِ الدَّقَّةِ وَ الْغَمُوضَةِ فَلَيْسَتْ مِنَ الْعِلْمِ فِي شَيْءٍ بِمُقْتَضَى الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ بَلْ هِيَ جَهْلٌ مَحْضٌ بَلِ الْجَهْلُ خَيْرٌ مِنْهَا؛ برخی از اهل بصیرت گفتند: تمام تصاویر و تصدیقاتی که در ذهن شما ترسیم شده و موجب ترس [از خدا] و خضوع و فروتنی شما نیست، هر چند کاملاً دقیق و پیچیده باشد، بر طبق این آیه شریفه، علم نیست؛ بلکه جهل محض است و حتی جهل بهتر از آن است» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۳۰). بر این اساس، علم اصیل باید قلب را خاشع و منقاد کند، نه اینکه مایه تفاخر و تکاثر گردد؛ علم اگر موجب کبر، غرور یا سرگرمی ذهنی شود، به زعم عرفا، خطری بزرگ‌تر از جهل در خود دارد.

۴-۲-۳. دنیاپرستی

دنیاپرستی از اصلی‌ترین موانع سلوک سالک و رسیدن وی به نقطه امن رضا و تسلیم است. معصوم علی شاه وارستگی از دنیا را همچون گنجی ارزشمند می‌شمارد که سالکان باید از آن مراقبت کنند. او برای روشن‌تر کردن این موضوع به ماجرای خضر (ع) و موسی (ع) اشاره می‌کند؛ به ویژه به بخشی از این داستان که خضر دیواری را برای حفظ گنجی پنهان بازسازی می‌کند: «وَفِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ رُويَ أَنَّ ذَلِكَ الْكَتْرَ لَوْحٌ مِنْ ذَهَبٍ فِيهِ مَكْتُوبٌ: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ" عَجِبْتُ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ كَيْفَ يَقْرَحُ. عَجِبْتُ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَحْزَنُ عَجِبْتُ لِمَنْ يَذْكُرُ النَّارَ كَيْفَ يَضْحَكُ. عَجِبْتُ لِمَنْ يَرَى الدُّنْيَا وَتَصَرَّفُ أَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ كَيْفَ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا؛ و در معانی الاخبار روایت شده که آن گنج، لوحی از طلا بود که در آن نوشته شده بود: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ

رسول الله. "در شگفتم از کسی که می‌داند مرگ حق است چگونه شادی می‌کند، در شگفتم از کسی که به تقدیر ایمان دارد چگونه اندوهگین می‌شود، در شگفتم از کسی که آتش را یاد می‌کند چگونه می‌خندد، در شگفتم از کسی که دنیا و دگرگونی اهل آن را لحظه به لحظه می‌بیند چگونه به آن اطمینان می‌کند» (همان: ۱۴۵). بنابراین، دنیاگرایی از اصلی‌ترین موانع سلوک سالک و رسیدن وی به نقطه امن رضا و تسلیم است. معصوم علی‌شاه قناعت‌ورزی را تمرین عملی بریدن از دنیا می‌داند. از دیدگاه وی، یکی از راهکارهای سلوکی برای رهایی از تعلقات دنیوی، قناعت است. معصوم علی‌شاه برای تبیین این معنا از سخن سعدی بهره می‌گیرد: «شیخ سعدی قدس سره فرموده: خلعت سلطان اگرچه عزیز است، جامه خلقان خود از آن به عزت‌تر و خوان بزرگان اگرچه لذیذ است، خورده انبان خود بالذت‌تر» (همان: ۴۴). همچنین هشدار می‌دهد: «هرکس امروز از دنیا نمی‌تواند برید، فردا از او نیز نخواهد برید و با او به دوزخ خواهد رفت» (همان: ۶۲). این سخن بازتاب‌دهنده فلسفه عملی عرفان است که بریدن از دنیا را نه به مثابه شعار، بلکه تمرینی روزمره در سبک زندگی می‌نگرد. البته این بدان معنی نیست که دنیا منفور است و هیچ نوری در آن نیست، بلکه برعکس دنیا می‌تواند وسیله‌ای برای ارتقا و کمال انسانی و ذخیره یوم‌المعاد باشد. یکی از اعمالی که معصوم علی‌شاه برای دنیاگریزی مفید می‌داند توجه به ذکر است تا جایی که آن را ریاض بهشتی خوانده است:

و روی الشیخ ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه القمی فی من لا یحضره الفقیه قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله بادرُوا إِلَى رِیَاضِ الْجَنَّةِ فی دارِ الدُّنْیَا. فَقَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا رِیَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: حَلَقُ الذِّکْرِ؛ شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است: پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «به‌سوی باغ‌های بهشت در سرای دنیا بشتابید». اصحاب پرسیدند: یا رسول‌الله، ریاض الجنة (باغ‌های بهشت) در دنیا چیست؟ فرمودند: «مجالس ذکر». همچنین «عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ حُضُورُ مَجْلِسِ الذِّكْرِ أَفْضَلُ مِنْ صَلَوةِ أَلْفِ رُكْعَةٍ وَ حُضُورُ مَجْلِسِ الْعِلْمِ أَفْضَلُ مِنْ شُهُودِ أَلْفِ جَنَازَةٍ. قِيلَ وَمَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ فَقَالَ هَلْ يَنْفَعُ الْقُرْآنَ إِلَّا بِالْعِلْمِ وَ فِی كِتَابِ مِصْبَاحِ الْكَبِيرِ عِنْدَ دُعَاءِ یَوْمِ الْاِثْنِینِ عَنْ مُوسَى الْكَاطِمِ (ع) وَ اخْتِلَافِی إِلَى الْمَسَاجِدِ وَ مَجَالِسِ الذِّكْرِ؛ از ابوذر به نقل از رسول

خدا(ص) آمده است که فرمودند: «حضور در مجلس ذکر، از هزار رکعت نماز بافضیلت‌تر است، و حضور در مجلس علم، از حضور در هزار تشییع جنازه برتر است.» پرسیده شد: پس فضیلت قرائت قرآن چطور؟ فرمود: «آیا قرآن جز با علم سود می‌بخشد؟» و در کتاب مصباح الکبیر در دعای روز دوشنبه، از موسی کاظم(ع) آمده است: «و رفت و آمد من به مساجد و مجالس ذکر» (همان: ۴۷۲).

۴-۲-۲. دوری از غیبت

معصوم علی شاه در جلد اول طرائق آورده است: «غیبت کسی را در حضرت عالم‌نمایی یعنی سخنی در پشت سر کسی نگویی که اگر بشنود، خوش نداشته باشد. و مخفی نماناد مطلقاً غیبت کردن برادران جایز نیست و اینکه در آداب حضور معلم نهی فرموده خصوصاً یا من باب تأکید در حرمت است باینکه مقصود نهی از غیبت نمودن باشد خوان اخوان یا غیر اخوان» (معصوم علی شاه، ۴۶). این نقل قول نشان می‌دهد که غیبت کردن، حتی به قصد اظهار نظر در جمع یا در حضور دیگران، از نظر آموزه‌های عرفانی به شدت نهی شده و حرمت آن مطلق است. نکته مهم در سخن معصوم علی شاه، تأکید بر غیبت نکردن؛ به گونه‌ای که غیبت حتی در جمع اخوان یا غیر اخوان، مشروعیت ندارد. در همین راستا، کتب تعلیمی عرفانی نیز به ذم غیبت پرداخته‌اند: «از جمله صفات ذمیمه که از خود دفع باید کرد، حبّ غیبت است، زبان از بد مردمان گفتن در باید بست و موضع (بستگی) آفریده با آفریدگار فراموش نباید کرد. اگر خطی که یکی از شما نوشته باشد کسی آن را مذمت کند، شما را چگونه ناخوش آید! اشیا سراسر حروفی است که از کلک قدرت ازلی فروچکیده، هان بیدار باشید، شنیده‌اید که عایشه حفصه را به کوتاهی قد ذکر کرد، رسول(ص) فرمود: کلمه‌ای گفتی که اگر با دریا آمیزند، دریا را متغیر سازد» (قطب بن یحیی، ۱۳۸۴: ۲۵۶).

جدول ۲: بازتاب مصادیق تعلیمی در طرائق الحقائق

اصطلاحات	مصادیق و توضیحات
انسان کامل	امام معصوم؛ واسطه علم لدنی
علم حقیقی	علم لدنی، شهودی، غیراکسابی
تعلیم حقیقی	تعلیم همراه با ولایت و شهود؛ سلوکی و معنوی
ریاضت و تهذیب	شرط دریافت نور علم لدنی

اصطلاحات	مصادیق و توضیحات
علم - نور - وجود	سه گانه هستی شناسی تعلیم در طرائق
عالم حقیقی	گفتار مؤید کردار. کسی به دور از سبک سری، دل بستگی به دنیا و تفاخر علمی است.
تشبیه عالم غیر حقیقی	زنبور بی عسل / منبع بوی بد در جهنم / عامل خسران شدید
شیعیان راستین	متعلم تابع اهل بیت، زاهد، اهل عمل و خاشع
همج رعاع	عوام الناس بی بصیرت، تابع هر فریاد، بی ثبات در ایمان
علم سودمند	علمی که به عمل منتهی می شود و در خدمت دین است. دانشی که قلب را به خشیت، عمل و اطاعت سوق دهد.
علم خطرناک	دانشی که به آن عمل نشود؛ منشأ کفر و دوری از حق
قلب مؤمن	محل تجلی علم
راهکار سلوکی	قناعت ورزی، بهره بردن از ذکر و مجالس ذکر، دوری از غیبت و دنیا پرستی و غفلت
جایگاه علما	بعد از رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع) عالمان حقیقی اعم از انبیا و اولیا قرار دارند.
متعلمان	شیعیان (اعم از انبیا و اولیا)
طیف بودن مقام علم	طیف گونه بودن تقرب اولیا و انبیا به امامان معصوم که براساس تحمل و ظرفیت وجودی آنان سنجیده می شود.
شیعیان حقیقی	اهل ورع و تقوا
تواضع	زمینه خودشناسی و در پی آن خداشناسی

۵. نتیجه

در گفتمان معرفت شناسی عرفانی - شیعی، عالم حقیقی نه صرفاً کسی است که اطلاعات دینی دارد، بلکه کسی است که قلب او محل تابش نور علم الهی است. این علم نه صرفاً اکتسابی، بلکه نوری الهی است که بر دل های پاک افاضه می شود. و مهم آنکه یکی از ارکان اساسی در تعلیم و تربیت به ویژه در سنت شیعی، تأکید بر مطابقت میان «علم» و «عمل» است. معصوم علی شاه نیز، همچون دیگر عرفای تربیتی مکتب اهل بیت (ع)، شیعه حقیقی را کسی می داند که علم را نه برای تفاخر، بلکه برای اصلاح خویش و تقرب به خداوند به کار گیرد؛ و علم اگر از عمل جدا شود، نه تنها سبب هدایت نمی شود، بلکه خود منشأ خسران و دوری از حق است و معصوم علی شاه، با زبان دقیق و متأثر از احادیث اهل بیت (ع)، تعلیم را مسیری سلوکی - شهودی می داند که از تزکیه آغاز می شود، به اشراق می رسد و با انسان کامل ختم می شود. معصوم علی شاه مسیر آموزش و تحلیل مسائل را از سنت مشائی (فلسفی

صرف) دور می‌داند و آن را ناکافی و گاه گمراه‌کننده می‌داند. او پیشنهاد می‌دهد که آموزش و تحلیل مسائل علمی باید بر پایه کلام امامان معصوم(ع) و علوم وحیانی باشد تا از افراط و انحراف مصون بماند. در منظومه فکری طرائق الحقائق و میراث روایی شیعه، علم نه یک مزیت مستقل، بلکه مسئولیتی الهی است که تنها با عمل، ارزشمند و مؤثر می‌شود. شیعیان حقیقی کسانی‌اند که:

- علم را با عمل همراه می‌کنند؛
 - از دنیاطلبی پرهیز می‌کنند؛
 - تابع اهل‌بیت‌اند نه همج رعاع؛
 - اهل تقوا و ورع هستند؛
 - و درنهایت، خود را در مسیر تربیت نوری، اخلاقی و ولایی انسان کامل قرار می‌دهند.
- معصوم علی شاه انسان‌ها را در سه طبقه قرار داده است که در صف اول عالمان قرار دارند و منظور وی از عالمان رسول خدا(ص) و اهل‌بیت نبی(ع) است و بر سخن خود از احادیث که بیشتر آن‌ها از کتاب اصول کافی است، شاهد می‌آورد. در صف دوم پیروان ایشان هستند که موظف‌اند دانش را از اهلش فراگیرند، زیرا این دانش به پاک‌سازی دل و تهذیب باطن رهبری می‌کند و تباهی و فساد دل را از ایشان برطرف می‌کند. این جایگاه متعلمان یا شیعیان است که از انبیا و اولیا و شاگردان خاص اهل‌بیت(ع) گرفته تا شیعیان پایین‌تر طیف‌گونه در این مقام قرار دارند و باقی مردم را خاشاک خوانده است. او از شیعیان می‌خواهد خود را به ویژگی‌هایی آراسته کنند تا در جرگه شیعیان حقیقی قرار گیرند. این ویژگی‌ها در دو بعد عقیده و اخلاق تقسیم می‌شود؛ در بخش عقیده، ایمان و اعتقاد راستین به اهل‌بیت(ع) و اطاعت از ایشان و در بخش اخلاق متخلق شدن به ویژگی‌هایی از جمله کسب علم، حلم‌ورزی و بردباری، خاموشی، عدم غفلت و دل‌بستگی نداشتن به دنیا و ماده است. منابع و آبخورهای اندیشه‌های تعلیمی و اخلاقی معصوم علی شاه از احادیث شیعه و توصیه‌های اهل‌بیت که آنان را جانشینان به حق رسول خدا خوانده، اخذ شده است. او امامان معصوم را عالم ربانی، ولی، و امام و واسطه انتقال علم حقیقی معرفی کرده است.

پی‌نوشت

۱. «فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ؛ (ولی) پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایلی هستند: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ: گفتارشان راست، و مَلَبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ: لباسشان میانه‌روی؛ و مَشْيُهُمُ التَّوَّاضُعُ: و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است؛ غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده فرو نهاده‌اند؛ وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ: و گوش‌های خود را وقف شنیدن علم و دانشی کرده‌اند که برای آنان سودمند است؛ نُزِلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَأَلَّتِي نُزِلَتْ فِي الرَّخَاءِ: حال آنان در بلا همچون حالشان در آسایش و رفاه است؛ وَ لَوْلَا الْأَلْجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: و اگر سرآمد معینی که خداوند برای (زندگی) آن‌ها مقرر داشته نبود لَمْ تَسْتَفِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةً عَيْنٍ: یک چشم بر هم زدن، ارواحشان شوقاً اِلَى الثَّوَابِ: از شوق پاداش الهی؛ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ: و ترس از کیفر او در جسمشان قرار نمی‌گرفت؛ عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ: آفریدگار در روح و جانشان بزرگ جلوه کرده؛ فَصَغُرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ: به همین دلیل غیر او در چشمانشان کوچک است؛ فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ: آن‌ها به کسانی می‌مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن منتعم‌اند؛ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا: و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده؛ فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ: و در آن معذب‌اند؛ قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ: قلب‌های آن‌ها اندوهگین؛ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ: و مردم از شرشان در امان‌اند؛ وَ أَجْسَادُهُمْ نَجِيفَةٌ: اندامشان لاغر؛ وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ: و نیازهایشان اندک؛ وَ أَنْفُسُهُمْ غَفِيفَةٌ: و نفوسشان عقیف و پاک است؛ صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً: آن‌ها برای مدتی کوتاهی در این جهان صبر و شکیبایی پیشه کردند؛ أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةٌ طَوِيلَةٌ: و به دنبال آن آسایشی طولانی نصیبشان شد؛ تَجَارَةً مُرَبِحَةً يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ: این تجارتی پرسود است که پروردگارشان برای آن‌ها فراهم ساخته است؛ أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا: دنیا (با جلوه‌گری‌هایش) به سراغ آن‌ها آمد ولی آن‌ها فرییش را نخوردند و آن را نخواستند؛ وَ أَسْرَتْهُمْ فَقَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا: دنیا می‌رفت که آن‌ها را اسیر خود سازد ولی آنان به بهای جان، خویش را از اسارتش آزاد ساختند؛ أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ: اما شب‌هنگام بر پای خود (به نماز) می‌ایستند؛ تَالَيْنَ لَأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً؛ و آیات قرآن را شمرده و با تدبیر می‌خوانند؛ يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ: به وسیله آن، جان خویش را محزون می‌کنند؛ وَ يَسْتَتِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ: و داروی درد خود را از آن می‌طلبند؛ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ: هنگامی که به آیه‌ای می‌رسند که در آن، تشویق است (تشویق به پاداش‌های بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل صالح)؛ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا: با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می‌کنند؛ وَ تَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا: و چشم جانشان با علاقه بسیار در آن خیره می‌شود؛ وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبَ أَعْيُنِهِمْ: و گویی آن بشارت را در برابر چشم خود می‌بینند؛ وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ:

و هنگامی که به آیه ای می‌رسند که بیم و انداز در آن است (انذار در برابر گناهان)؛ أَصْعَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ؛ گوش‌های دل خویش را برای شنیدن آن باز می‌کنند؛ وَظَنُوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ أَذَانِهِمْ؛ و گویی فریادها و ناله‌های زبانه‌های آتش دوزخ در درون گوششان طنین‌انداز است؛ فَهُمْ حَانُونٌ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ؛ آن‌ها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می‌کنند (و به رکوع می‌روند)؛ مُقْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ؛ و پیشانی و کف دست‌ها و سر زانو‌ها و نوک انگشتان پا را (به هنگام سجده) بر زمین می‌گسترانند؛ يَطْلُبُونَ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ؛ و آزادی خویش را از پیشگاه خداوند متعال درخواست می‌کنند؛ وَ أَمَّا النَّهَارُ فَحَلَمَاءُ عُلَمَاءُ أَبْرَارٍ أَتَقِيَاءُ؛ پرهیزکاران به هنگام روز، دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی باتقوا هستند؛ قَدْ بَرَأَهُمُ الْخَوْفُ بَرَى الْقِدَاحِ؛ ترس و خوف (در برابر مسئولیت‌های الهی) بدن‌های آن‌ها را همچون چوبه‌های تیر، تراشیده و لاغر ساخته است؛ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى؛ آن‌گونه که بینندگان (ناآگاه) آن‌ها را بیمار می‌پندارند؛ وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ درحالی که هیچ بیماری‌ای در وجودشان نیست؛ وَ يَقُولُ: لَقَدْ خُولُطُوا!؛ و گوینده (بی‌خبر و غافل) می‌گوید: افکارشان به هم ریخته و بیمار دل‌اند؛ وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ؛ درحالی که اندیشه‌ای بس بزرگ با فکر آنان آمیخته است؛ لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ؛ از اعمال اندک، خشنود نمی‌شوند؛ وَ لَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ؛ و اعمال فراوان خود را زیاد نمی‌شمارند؛ فَهُمْ لَا يَنْفُسُهُمْ مَتَّهُمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ؛ بلکه پیوسته خود را (به کوتاهی و قصور) مَتِّهم می‌سازند و از اعمال خود نگران‌اند؛ إِذَا زَكَّى أَحَدٌ مِنْهُمْ؛ هرگاه یکی از آن‌ها را مدح و ستایش کنند؛ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ؛ از آنچه درباره او گفته شده به هراس می‌افتد؛ فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي؛ و می‌گوید: من از دیگران نسبت به خود آگاه‌ترم؛ وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي؛ و پروردگارم به اعمال من از من آگاه‌تر است؛ اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ؛ بارالها، مرا به جهت نیکی‌هایی که به من نسبت می‌دهند مؤاخذه مفرما؛ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ؛ و مرا برتر از آنچه آن‌ها گمان می‌کنند قرار ده و اغفر لی مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ و گناهانی را که من دارم و آن‌ها نمی‌دانند ببخش؛ فَمِنْ عِلَامَةِ أَحَدِهِمْ؛ از نشانه‌های هریک از آن‌ها این است؛ أَنْتَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ؛ که او را در دین خود قوی می‌بینی؛ وَ حَزْماً فِي لِينٍ؛ و در عین قاطعیت، نرم‌خوست؛ وَ إِيمَاناً فِي يَقِينٍ؛ دارای ایمانی مملو از یقین؛ وَ حِرْصاً فِي عِلْمٍ؛ و حرص در کسب دانش؛ وَ عِلْماً فِي حِلْمٍ؛ و آگاهی در عین بردباری؛ وَ قَصْداً فِي غِنَى؛ و میانه‌روی در حال غنا و ثروت؛ وَ خُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ؛ و خشوع در عبادت؛ وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةِ؛ و آراستگی در عین تهیدستی؛ وَ صَبْراً فِي شِدَّةٍ؛ و شکیبایی در شدائد؛ وَ طَلَباً فِي حَالٍ؛ و طلب روزی حلال؛ وَ تَشَاطُطاً فِي هُدًى؛ و نشاط در راه هدایت؛ وَ تَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ؛ و دوری از طمع است؛ يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ؛ پیوسته

عمل صالح انجام می‌دهد؛ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ: و باین حال ترسان است (که از او پذیرفته نشود)؛ يُمَسِّي وَ هَمَّهُ الشُّكْرُ: روز را به پایان می‌برند درحالی‌که هم او سپاسگزاری و شکر (خداوند) است؛ وَ يُصْبِحُ وَ هَمَّهُ الذِّكْرُ: و صبح می‌کند درحالی‌که همه همش یاد خداست؛ بَيْتٌ حَذَرًا: شب را سپری می‌کند درحالی‌که ترسان است؛ وَ يُصْبِحُ فَرِحًا: و صبح برمی‌خیزد درحالی‌که شادمان است؛ حَذَرًا لِّمَا حَذَرَ مِنَ الْغَفْلَةِ: ترسان از غفلت‌هایی است که از آن برحذر داشته شده؛ وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ: و شادمان برای فضل و رحمتی است که به او رسیده (زیرا روز دیگری از خدا عمر گرفته و درهای سعی و تلاش را به روی او گشوده است)؛ إِنْ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرَهُ: هرگاه نفس او در انجام وظایفی که از آن ناخشنود است سرکشی کند: لَمْ يُعْطَهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ؛ او نیز نفس خود را از آنچه دوست دارد محروم می‌سازد؛ قُرَّةٌ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ: چشم روشنی او در چیزی است که زوال در آن راه ندارد؛ وَ زَهَادَةٌ فِيمَا لَا يَبْقَى؛ و زهد و بی‌اعتنایی‌اش نسبت به چیزی است که بقا و دوامی در آن نیست: يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ؛ علم را با حلم می‌آمیزد و گفتار را با کردار؛ تَرَاهُ قَرِيبًا أَمَلُهُ: او (پرهیزکار) را می‌بینی که آرزویش نزدیک؛ قَلِيلًا زَلَلُهُ؛ لغزشش کم؛ خَاشِعًا قَلْبُهُ: قلبش خاشع؛ قَانِعَةً نَفْسُهُ: نفسش قانع؛ مَتَزُورًا أَكَلُهُ: خوراکش اندک؛ سَهْلًا أَمْرُهُ: امورش آسان؛ حَرِيزًا دِينَهُ؛ دینش محفوظ؛ مَيَّتَةً شَهْوَتُهُ؛ شهوت سرکشش مرده؛ مَكْظُومًا غَيْظُهُ؛ و خشمش فرو خورده شده است؛ الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ: (مردم) به خیر او امیدوار؛ وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ؛ و از شرش در امان‌اند؛ إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ: اگر در میان غافلان باشد جزو ذاکران محسوب می‌شود؛ وَ إِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يَكُتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ: و اگر در میان ذاکران باشد در زمره غافلان نوشته نمی‌شود؛ يَعْقُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ: کسی را که به او ستم کرده (و پشیمان است) می‌بخشد؛ وَ يُعْطَى مَنْ حَرَمَهُ: و به آن‌کس که محرومش ساخته عطا می‌کند؛ وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ: و به کسی که پیوندش را با وی قطع کرده است، می‌پیوندد؛ بَعِيدًا فُحْشُهُ: سخن زشت و خشونت‌آمیز از او دور است؛ لَبِنًا قَوْلُهُ: گفتارش نرم و ملایم؛ غَائِبًا مُنْكَرُهُ: منکرات از او غایب؛ حَاضِرًا مَعْرُوفُهُ: و معروف و کارهای شایسته او حاضر؛ مُقْبِلًا خَيْرُهُ؛ نیکی‌اش روی آورده؛ مُدْبِرًا شَرُّهُ؛ و شرش پشت کرده است؛ فِي الزَّلَازِلِ وَ قُورٍ: در برابر حوادث سخت استوار؛ وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ: و در حوادث ناگوار، شکیبیا؛ وَ فِي الرِّخَاءِ شَكُورٌ: و به هنگام فزونی نعمت شکرگزار است؛ لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ: به کسی که با او دشمنی دارد ستم نمی‌کند؛ وَ لَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ: و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی‌شود؛ يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهِ: و پیش از آنکه شاهی بر ضدش اقامه شود اعتراف به حق می‌کند؛ لَا يُضِيعُ مَا اسْتَحْفَظَ: آنچه حفظش را به او سپرده‌اند تباه نمی‌سازد؛ وَ لَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ: و آنچه را به او تذکر داده‌اند فراموش

نمی‌کند؛ وَلَا يُتَابَرُ بِالْأَلْقَابِ: مردم را با نام‌های زشت نمی‌خواند؛ وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ: و به همسایگان زیان نمی‌رساند؛ وَلَا يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ: مصیبت زده را شماتت نمی‌کند؛ وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ: در امور باطل وارد نمی‌شود؛ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ: و از دایره حق بیرون نمی‌رود؛ إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمُهُ صَمْتُهُ: هرگاه سکوت کند سکوتش وی را غمگین نمی‌سازد؛ وَإِنْ ضَحَكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ: و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی‌شود؛ وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبْرٌ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَّقِمُ لَهُ: و هرگاه به او ستمی شود (حتی الامکان) صبر می‌کند تا خدا انتقامش را بگیرد؛ نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ: نفس خود را به زحمت می‌افکند؛ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ: ولی مردم از دست او راحت‌اند؛ أُتْعِبَ نَفْسُهُ لِاخِرَتِهِ: خویشتن را برای آخرت به تعب می‌اندازند؛ وَأَرَّاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ: و مردم را از ناحیه خود آسوده می‌سازد؛ بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ: دوری‌اش از کسانی که دوری می‌کند، به سبب زهد و حفظ پاکی است؛ وَ دُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَ رَحْمَةٌ: و نزدیکی‌اش به کسانی که نزدیک می‌شود، مهربانی و رحمت است؛ لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَ عَظَمَةٍ: نه اینکه دوری‌اش از روی تکبر و خودبزرگ‌بینی؛ وَلَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ: و نزدیکی‌اش برای مکر و خدعه (و بهره‌گیری مادی) باشد» (علی بن ابی طالب، ۱۳۷۹: خطبه ۱۸۴).

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن هشام، ابو محمد عبدالملک. (۱۳۶۳). السيرة النبوية. ترجمه مصطفی البانی و اولاده بمصر. قم: انتشارات ایران.
۳. اکبری، محمود. (۱۳۸۶). مهارت‌های آموزش اخلاق. قم: فیتان.
۴. اکبری، محمود. (۱۳۹۳). غم و شادی در سیره معصومین (ع). قم: فیتان.
۵. امین، سیده نصرت (بانوی اصفهانی). (۱۳۶۱). مخزن العرفان در تفسیر قرآن. ج ۱. تهران: نهضت زنان مسلمان.
۶. حسن‌زاده آملی، حسن. (۱۳۸۶). مآثر آثار. گردآورنده: داوود صمدی‌آملی. قم: الفلام‌میم.
۷. حکیمی، محمدرضا. (۱۳۹۵). الحیاة. ترجمه احمد آرام. قم: دلیل ما.
۸. حکیمی، محمدرضا. (۱۴۰۱). ادبیات و تعهد در اسلام. قم: دلیل ما.

۹. رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین. (۱۳۴۰). دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. تهران: کتاب‌فروشی‌های خیام و اسلامی.
۱۰. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۶). ارزش میراث صوفیه. چ ۴. تهران: امیرکبیر.
۱۱. سبحانی، جعفر. (۱۳۷۶). فرازهایی از تاریخ اسلام. چ ۸. قم: نشر مشعر.
۱۲. شرف‌الدین، عبدالحسین. (۱۳۸۳). المراجعات. ترجمه علی دوانی. قم: انتشارات اسلامی.
۱۳. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). انواع ادبی. چ ۵. تهران: فردوسی.
۱۴. صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱۳۷۵). التوحید. ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی. قم: انتشارات علمیة اسلامیة.
۱۵. طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۷۸). المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه محمدباقر موسوی. قم: انتشارات اسلامی.
۱۶. علی‌بن‌ابی‌طالب. (۱۳۳۷). غرر الحکم و درر الکلم (مجموعه کلمات قصار حضرت مولی‌الموالی الامام ابوالحسن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب). ترجمه محمدعلی انصاری (قمی). گردآورنده: عبدالواحد بن محمد آمدی. تهران: محمدعلی‌انصاری‌القمی.
۱۷. علی‌بن‌ابی‌طالب. (۱۳۷۹). نهج البلاغه. گردآورنده: محمد بن حسین شریف رضی. ترجمه محمد دشتی. قم: مشهور.
۱۸. عمید، حسن. (۱۳۶۴). فرهنگ فارسی عمید. تهران: امیرکبیر.
۱۹. عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۵). دفاعیات عین‌القضات همدانی (شکوی الغریب). ترجمه قاسم انصاری. چ ۲. تهران: منوچهری.
۲۰. قطب بن یحیی، عبدالله. (۱۳۸۴). مکاتیب عبدالله قطب. چ ۱. قم: انتشارات قائم آل محمد (ص).
۲۱. قمی، عباس. (۱۳۷۶). کلیات مفاتیح الجنان. تهران: اسوه.
۲۲. کفافی، محمدعبدالسلام. (۱۳۸۲). پژوهشی در باب نظریه ادبیات و شعر روایی. ترجمه حسین سیدی. تهران: آستان قدس رضوی.

۲۳. کلینی، مصطفی. (۱۴۰۷ق). اصول کافی. ج ۱ و ۲، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۴. مجلسی، محمدباقر. (۱۳۸۶). بحار الانوار. تهران: انتشارات اسلامیه.
۲۵. مدرس تبریزی، میرزا محمدعلی. (۱۳۷۴). ریحانة الادب (فی تراجم المعروفین بالکذبة و القلب). چ ۴. تهران: کتابفروشی خیام.
۲۶. مستملی بخاری، اسماعیل. (۱۳۶۳). شرح التعرف لمذهب التصوف. چ ۱. تهران: انتشارات اساطیر.
۲۷. معصوم علی شاه شیرازی (میرزا محمد معصوم). (۱۳۸۲). طرائق الحقائق. مقدمه و تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: انتشارات سنایی.
۲۸. مهری، محمدجواد. (۱۳۷۴). در پیشگاه قرآن (برگزیده دانستنی‌هایی از قرآن). قم: حضور.
۲۹. نسفی، عزیزالدین یا همدانی، سید علی. (۱۳۷۸). راز ربانی (اسرار الوحی سبحانی). چ ۱. تهران: امیرکبیر.
۳۰. یلمه‌ها، احمد رضا. (۱۳۹۵). بررسی خاستگاه ادبیات تعلیمی منظوم و سیر تطور و تحول آن در ایران. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، شماره ۲۹، ۶۱-۹۰.